

در هفته نامه افق حوزه، سال نهم، شماره 292، چهارشنبه 7 آذر 1389، مقاله و مصاحبه‌ای با جناب آقای ربانی گلپا گانی چاپ شده است که عنوان آن این است: «اگر



شخص مفید رحمه الله تعالی بود، با سلاح فلسفه از حقایق شش مع دفاع می‌کرد» این سخن مبتنی بر چند پیش فرض است که همه آنها نادرست و خلاف تحقیق می‌باشد.^[1]

فلسفه ا عقلا نت واقع !؟

پیش فرض نادرست اول اینکه، جناب آقای ربانی گلپا گانی فکر می‌کنند فلسفه مساوی با عقلا نت است لذا به جای این که بگویند: اگر شخص مفید رحمه الله تعالی بود با سلاح عقلا نت از شش مع دفاع می‌کرد، می‌گویند: «اگر شخص مفید رحمه الله تعالی بود، با سلاح فلسفه از حقایق شش مع دفاع می‌کرد»،

این شان می‌گویند:

«اگر بخواهیم به شبهات پاسخ دهیم راهی جز فلسفه نداریم... با این طبق معنای فلسفی و عقلی پاسخ آنها را بدهیم»

«اگر امروزه بخواهیم به شبهات پاسخ دهیم، این امر بدون مجهز شدن به فلسفه امکان ندارد»

«به قول علامه طباطبائی قدس سره، ما سه صد آیه داریم که بشر را به تعقل و تدبیر دعوت و تشویق می‌کند».

«وقتی کتاب روا می‌شود به این بها را به عقل می‌دهد، طبیعتی است که این روکرد عقلانی و توجه به کلام و فلسفه در این شش ماه رونق بیشتری داشته باشد. پس آغاز این تفکر و اندیشه عقلانی به قرآن و ائمه طاهران علیهم السلام می‌رسد و بعد هم عالمان ما این روش را ادامه داده‌اند.»

در حالی که اگر کسی از مبانی و مطالب فلسفی اطلاع داشته باشد، به روشنی می‌داند که فلسفه گرچه ادعا می‌کند بر اساس عقائد متسخن می‌گردد، اما حقیقت این است که فلاسفه فقط اسم عقائد را دک می‌کشند، و از این عنوان استفاده نابجا می‌کنند، و مطالب وهمی و خلاف عقل و برهان را به عنوان مطالب عقلی ارائه می‌دهند؛ و گرچه کلام را علمی جدلی و غیر عقلی معرفی می‌کنند اما بر عکس توهم آنها، کلام علمی کاملاً عقلی و برهانی می‌باشد.

عقاید فلسفی دقیقاً در مقابل معارف وحیانی، و مخالف با ضرورت برهانی و عقلانی دینی است، چرا که عقاید فلاسفه چیزهایی است از قبیل اثبات قدیم عالم، اثبات جبر، سنخیت و همانندی بین خالق و مخلوق، صادر شدن عالم از ذات خدا بر اساس قاعده الواحد، در حالی که متکلمین بر اساس عقل و برهان، تمام این قبیل اوهام فلسفه را ابطال کرده‌اند. برای روشن شدن بطلان مبانی و عقاید و روش فلسفی، نمونه‌ای از کلمات و مطالب ایشان را می‌آوریم.

نمونه‌هایی از سخنان فلاسفه و عرفا

- إن الحق المنزه هو المخلوق المشبه: همانا خداوند منزّه، همان خلق دارای همانند است! [2]

- سبحانه من أظهر الماشاء وهو عاقلها: منزّه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عاقل آنها است. [3]

- او به صورت خلق خود می‌باشد، بلکه عاقل خود است و حققت خلق خود است. [4]

- إنها [الذات الملهية] هي المظاهرة بصورة الحمار والمذوان: تحقّقاً آن [ذات الهی] به صورت الماغ و حوان ظاهر است! [5]

- آنان که طلب‌کار خدا - خدا - در برابرشما نیست شما - شما -

- ذات د و صفات د و گهی عرش و گهی فرش در ع ن بقا د و منزله ز فنا د [6]

- من نگفتم: "ا ن سگ خداست". من گفتم: "ع ر از خدا چ زی ن ست"... وجود بالماصالة و حقة الوجود در جم ع عوالم... اوست تبارک و تعالی! [7] - واجب الوجود کل الماشء، لا یرجع عنه شء من الماشء: واجب الوجود همه چ زهاست، ه بیچ چ ز از او ب رون ن ست. [8]

- ع ر متناهی که صمد حق است به ح ث که لا یخلو منه شیء ولا شد منه مثقال عشر عشر أعمار ذرّة... [9]

- رجعت المعلّة والافاضة إلى تطور المبدأ الاوّل بأطوارها؛ معنای علت و افاضه خداوند به ا ن باز می آگردد که خود او به صورت های مختلف و گوناگون درمی آد. [10]

- کل ما عداه فهو فضه، فلا یكون مبائنا عنها؛ هر چه ع ر خدا باشد، رشحه ذات اوست پس جدا از او نمی باشد. [11]

- این ع ر الممتناهی قد ملا الوجود کله... فأ ن المجال لفرض ع رها؛ همانا نامتناهی تمام وجود را پر کرده است، پس چگونه جای برای فرض ع ر او خواهد ماند؟ [12]

- من و ما و تو و او هست کک چ ز که در وحدت نباشد ه بیچ تم ز؛ شبستری

- چون به دقت بنگری، آن چه در دار وجود است و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است! [13]

- الحق هو المشهود، والمخلق موهوم؛ [14] آن چه د ده می شود همان حق است و خلق، وهم و خ ال می باشد.

- تمثلی که به عنوان تقریب در تشکک اهل تحق قی توان گفت، آب در ا و شکن های اوست که شکن ها [امواج] مظاهر آبنده و جز آب ن ستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است. [15]

- هر یک از ممکنات، مظهر یک اسم از اسمای حقد، هر چند گفتن و شنیدن آن سخن دشوار است ولی حققت آن است که شایسته طمان هم مظهر اسم "امل" است! [16]

- هر آنچه موجود است از آن جهت که موجود است چیزی جز ذات حق نیست، و اصلاً چیزی جز ذات خداوند و تجلیات او در پهنه هستی موجود نیست. [17]

- وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قالب و اندازه‌های گوناگون ظهور کرده است، نه آنکه وجود زمینی را از وجود آسمان، و وجود آسمان را از وجود حق متعال بوده باشد. [18]

- چه عجب است که بالآخره همه ما در این مسرت با دسوفسطی شویم و بگویم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. [19]

- مراد ما از وحدت وجود، عبارت وجود زمینی و وجود آسمان با وجود حق متعال است! [20]

- انسان قابل تریسرت تا مقام ذات را دارد، و چون می‌داند که نمی‌تواند آن ذات را پان بر آورد و ذات را خودش کند، لذا خودش بالما می‌رود و او می‌شود! [21]

تفاوت فلسفه و کلام

مطالب مقاله نشان‌دهنده فرض نادرست دومی هم دارد که عبارت است از آنکه هر کتابی که ابتدای مباحثش با مباحث وجود و ماهیت و جوهر و عرض شروع شود کتاب فلسفی است، و هر کتابی که مستقیماً از مباحث اثبات خدا شروع کند، کتاب کلامی است، چنانکه در مورد کتاب خواجه طوسی قدس‌الله‌نفسه می‌گویند:

«مقصود از فلسفی کردن کلام آن است که مقصد اول و دوم فلسفه را به امور عامه اختصاص داده، و در مقاصد دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم به مباحث کلامی بپردازند!»

«خواجه... از مباحث فلسفی شروع کرده است!»

«در فلسفه مباحث کلی وجود، معرفت شناسی، ذهن شناسی و... مطرح می شود. امروزه این مباحث کارکرد خودش را دارد.»

«صاحبان این روش فلسفی بودند و به مباحث مربوط به وجود و عرض و جوهر و جسم و مباحث دیگر را هیچ فلسفی نمی پرداختند... یعنی هم کار یک متکلم را در جایگاه خودش انجام می دادند، و هم کار یک فلسفی انجام می دادند که خاندان نوبخت را می توان از این گروه دانست که خود مرحوم شیخ مفید در کتاب «اشیاء از اشیاء» می کند.»

«شیخ مفید و امثال ایشان به سراغ مباحث فلسفی نمی روند بلکه از خداشناسی شروع می کنند، اما در کتاب «المعقولات فی علم الکلام» مباحث منطقی و معرفت شناسی و مباحث کلی فلسفی مطرح شده است و بعد وارد مباحث خداشناسی شده است.»

«همچنین ابن هاشم بحرانی در کتاب «قواعد المرام فی علم الکلام»، مباحث امور عامه را آورده، و سپس به مباحث اعتقادی و کلامی پرداخته است.»

در حالی که این پیش فرض هم کاملاً نادرست است، زیرا اولاً چنان که گفته ام، تفاوت فلسفه با کلام و عقائد مکتب وحی در اصول و مبانی عقاید و معارف است نه در تقدیم و تأخیر مباحث، چنان که خود مرحوم خواجه در ابتدای کتاب خود تصریح می کند که کتاب «تجرب المعتقد» وی تحریر و ترتیب مسائل کلام به ابلغ نظام است نه تحریر نظام فلسفی. آری، متکلمان به تبع این رسوایان الهی، اول اثبات حدوث عالم کرده اند، سپس اثبات وجود خداوند متعال، بدیهی است که اثبات حدوث عالم مهم تر است و شاخص تر است مسئله اختلافی فلسفه و معارف عقلانی مکتب وحی است، و البته جایگاه آن در مباحث وجود و عدم و جوهر و اعراض می باشد، و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله تعالی و سایر متکلمین، در همان مباحث وجود و عدم و جوهر و عرض است که بزرگ تر است مخالفت های خود را با فلاسفه ابراز می دارند و اثبات حدوث عالم می کنند و حرف های فلاسفه بر اثبات قدم عالم را ابطال می کنند. پس تفاوت فلسفه با کلام در این نیست که کدام یک از مباحث وجود و عدم شروع می کنند و کدام یک از مباحث اثبات خدا، همان طور که اختلاف شده با وهابیت در تقدیم و تأخیر مباحث نیست بلکه اختلاف دو گروه در اصول عقاید و معارف دو مکتب است و بسیاری از متکلمان قبل از ورود در اثبات وجود خدا، برخی امور عامه را مقدم می دارند، نه این که هم شیخ فلسفی از مباحث وجود و عدم شروع کند ولی متکلم از مباحث اثبات خدا!

ثانیاً اگر مطلب ایشان صحیح باشد، باید کسی که مثلاً جلد اول تا پنجم اسفار را بخواند و ابتدائاً جلد ششم اسفار را بخواند، کلام خوانده باشد! و کسی که کتاب «المنکات فی مقدمات الأصول من علم الکلام» یا «المنکات المعتقدة» از شیخ مفید قدس الله نفسه، یا «قواعد المرام فی علم الکلام» ابن هاشم قدس سره، یا «ارشاد المطالبین و نهج المسترشدين» علامه حلی و فاضل مقداد و «کافی» ابوصلاح حلبی و «الملازمع الملهة فی المباحث الکلامية» - که نام کتاب هم تصریح به کلامی بودن آن دارد - از فاضل مقداد که تمامی این کتاب ها قبل از مبحث اثبات خدا مباحث امور عامه را مطرح کرده اند را بخواند، فلسفه خوانده باشد نه کلام!

۱. شان بر مبنای هم نیش فرض نادرست که فکر می کنند هر کس مباحث وجود و عدم به معنای عام را در کتابش مطرح کند فلسوف است، نوبخت این را هم از فلاسفه می شمارند، در حالی که نوبخت این قطعاً از متکلمان و کاملاً مخالف با عقائد فلاسفه هستند.

برخی از افراد و از جمله آقای ربانی به اشتباه فکر می کنند که بزرگانی مانند مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی یک کلام فلسفی تاسیس کرده اند و به نوعی مباحث فلسفی را وارد کلام کرده اند. این تعریف ایشان از فلسفه و کلام نادرست است لذا این نتیجه نادرست را هم گرفته اند که مرحوم خواجه و این مضمون و امثال ایشان با سایر متکلمان تفاوت دارند، در حالی که امثال خواجه مخصوصاً شخص خواجه، از شاخص ترین متکلمانی است که با مطالب فلسفی مخالف بوده اند و در مقابل مکتب فلسفه قرار دارند، چنان که کتاب تجرید الاعتقاد مرحوم خواجه، شاهد روشنی بر این مطلب است.

لازم به ذکر است که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در زمان های از عمر شریفش به جهت حمله مغول ها و امثال آن، تحت اشراف برخی حکومت های زندگی کرده است که شدتاً فلسفی مزاج بوده اند و ایشان را وادار به تدوین مطالب فلسفی کرده اند، مرحوم خواجه هم این کارها را با مجبار انجام می داده و خودش می فرماید که در شرایط بسیار سختی بوده است که اگر مرگش برسد، از زندگی برای او بهتر است، لذا آن کتاب ها اصلاً ملاک تشخیص اعتقادات و روش جناب خواجه نیست. اما کتاب تجرید الاعتقاد کتابی است که ایشان آن را به عنوان ارائه عقائد خودش تدوین کرده، و در مقدمه کتاب می فرماید: «فانی مجیب المی ما سئلت من تحریر مسائل الکلام و تریه بها علی ابلغ نظام مش را می فواید غرر الاعتقاد و نکت مسائل الاجتهاد مما قادی الدلیل المله و قوی اعتقادی علیه و سمة بتجرید الاعتقاد» اشاره به اینکه اعتقادات من در این کتاب است، و ادله های که من قبول دارم آنها می است که من در این کتاب آورده ام، لذا شما در این کتاب، خواجه را به عنوان یکی از بزرگ ترین مخالفان فلسفه می آید که با رئوس اساسی عقاید فلسفی مانند اعتقاد به قدم عالم، و قاعده الواحد، و تلازم و تعاصر علل و معلول و این گونه موارد به شدت مخالفت کرده اند و تفاوت یک فلسوف با متکلم هم در اینجا آشکار می شود نه در این که قبل از دخول در بحث خداشناسی، امور عامه را مطرح کنند یا نکنند.

سوء استفاده فلاسفه از آیت و روايات

پیش فرض نادرست سوم آقای ربانی گلیانگانی این است که ایشان فکر می کنند کتابی که در مطالب عقلی خود، آیت و روايات را هم آورده باشد، جمع بین عقل و نقل کرده، ولی کتابی که در مطالب خود آیت و روايات را آورده باشد، کتابی خالی از مبنای عقلی دینی است، در حالی که این نظر هم نادرست است چرا که چنان که بارها عرض کردیم، فرقی بین کتاب های فلسفی که مدعیان بر اساس عقائد محض و بدون نیاز به هدایت های عقلمانی رسولان الهی قدیم برمی دارند، با کتاب های کلامی که مدعیان بر اساس مطالب عقلی و برهانی تأیید شده و برگرفته شده از مکتب وحی قدیم برمی دارند، در این نیست که روايات و آیت را در ضمن کلامشان بیاورند، بلکه، لذا می بینیم امثال ملاصدرا با این که گاهی کتاب های ایشان را پر از آیت و روايات کرده اند، اما باز هم کتاب های ایشان بلا شبهه کتاب های فلسفی است و استدلالشان به آیت و روايات معمولاً با تأویلات باطل و نادرست است، و از عقائد اختصاصی فلسفی مانند اعتقاد به قدم عالم و حدوث ذاتی ازلی آن، و جبر، و سنخیت، و قاعده الواحد، و امثال آن هرگز دست برنداشته اند، همان طور که کتاب های مانند تجرید الاعتقاد و «کشف المراد» علامه و خواجه رحمه الله علیه هم در این

این که اصراری بر آوردن آیت و رواایت ندارند، اما کتاب‌های کاملاً کلامی و مخالف با اصول و مبانی فلسفی مانند قدیم عالم، جبر، قاعده الواحد، سخت‌بین‌علت و معلول و بقیه مسائل فلسفی می‌باشند. یا کتاب‌های ابوعلی سینا دارای رواایت و آیت‌چندان زیادی نیست و متقابلاً کتاب‌های مانند اسفار دارای آیت و رواایت است اما در این حال هر دو فلسفی می‌باشند. کتاب‌های کلامی هم، چه آنها که آیت و رواایت را آورده باشند و چه آنها که نیاورده باشند، دارای مبانی کلامی و مخالفت با عقائد فلسفی می‌باشند.

فرق کتاب‌های کلامی که رواایت و آیت را آورده‌اند با آنها که نیاورده‌اند، مانند همان فرقی است که بین کتاب‌های فتوا مانند رساله توضیح المسائل و «شرح الاسلام» و تبصره، با کتاب‌های فقه استدلالی مانند «جواهر الکلام» و «المحذائق المناظره» می‌باشد، چرا که در کتاب‌های توضیح المسائل غالباً آیت و رواایت آورده نمی‌شود، ولی در کتاب‌های فقه استدلالی، آیت و رواایت هم آورده می‌شود اما این دلیل نمی‌شود کسی بگوید، مطالب کتاب‌های فتوا مستند به کتاب و سنت نیست، چرا که در این حال که در رساله‌های توضیح المسائل، آیت و رواایت به عنوان مستنداتشان نمی‌آورند اما باز هم کتاب‌هاشان مستند به آیت و رواایت و قرآن و اهل بیت علیهم السلام است. بنابراین این فرقی بین فلسفه با کلام در این نیست که در کتابی آیت و رواایت آورده شده باشد یا نه، همان طور که فرقی شش‌معه و وهابی در این نیست که یکی در کتابش آیه و رواایت هم آورده و دیگری نیاورد، بلکه فرقی در این است که رئیس مطالب و عقائد آنها چه‌ها می‌است که مخالف با رئیس عقائد مکتب شش‌معه است. آنها مدافع مکتب خلافت و غیر معصوم هستند اما شش‌معه مدافع مکتب عصمت و غدیر، چه آیت و رواایت را در کتابشان آورده باشند و چه نیاورده باشند.

شش‌معه، فلسوف متکلم!

مقاله و مصاحبه مذکور می‌نویسد: جناب شش‌معه هم‌تراز هشام بن حکم‌هاست و بعدها بر اساس قدرت علمی و این و قلم قوی این منهج را تثبیت کردند و در بین مذهب شش‌معه جاگاه بلندی پیدا کردند. شخصیت‌های مثل سید مرتضی و شش‌معه طوسی بعدها روش شش‌معه را ادامه دادند و آن را تکمیل کردند و الحمد لله این روش ادامه پیدا کرده و تا کنون نیز استمرار داشته که در زمان ما امثال علامه طباطبائی را می‌توان از پیروان روش ایشان نام برد.

این حرف نیز خلاف تحقیق است چرا که جناب شش‌معه و شش‌معه طوسی و سید مرتضی و هشام بن حکم و سایر بزرگان فقهاء و علماء و متکلمین مذهب ما کاملاً مخالف با مطالب و عقائد فلسفی مانند: قدیم عالم، جبر، تشبیه، سخت‌بین‌دور عالم از ذات خدا و امثال اینها می‌باشند، اما مطالب جناب آقای طباطبائی کاملاً در این موارد موافق با عقائد فلسفی است و کاملاً در نقطه مقابل عقائد متکلمین و اکابر علمای مذهب قرار گرفته است.

ایشان می‌گویند:

«این روش، دو تفسیر و دو نمونه‌ای بی‌خارجی داشته، یکی عقل‌گرای در حد بالما و دقیقه بدون این که به مباحث خاصه فلسفه و امور عامه آن بپردازد، یعنی علم کلام در آن روز علمی نبوده که بخواهد راجع به ماهیت و وجود و جوهر

و عرض و مباحث مربوط به آن پیردازد، مکتب شیخ مفید و شاگردان ایشان از این دسته است و ایشان وارد مباحث امور عامه فلسفه نشده‌اند و هیچ اثری از مرحوم شیخ مفید در این زمینه نداریم، نه نفی و نه اثباتاً.»

و در ادامه می‌گوید: «چرا که در زمان شیخ مفید و مسوفان بزرگی همچون بوعلی، فارابی ... زندگی می‌کردند و آثار ایشان موجود بود ولی ردع اثباتی در این زمینه از شیخ مفید در باره ایشان نشده است ... تأکید می‌کنم که جناب شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ الطائفه رحمه الله علیهم نسبت به فلسفه موضع سلبی نگرفته‌اند و این که می‌بینیم در بعضی مکتب‌های خاص، کتب فلسفه را کتب ضالیه می‌دانند و تکفیر می‌کنند، این مسائل در این قدمای ما نبوده و آنها چندین تلقی‌ای نسبت به مسائل فلسفی نداشته‌اند.»

ما می‌گوییم، اولاً فلسفه اصلاً اصول ابتدایی عقلی را مراعات نمی‌کند تا چه رسد به اینکه به طور دقیق و در حد بالما به آنها پیردازد.

ثانداً اگر شما کتابی را که در ابتدای آن مباحث امور عامه را مطرح کرده باشد کتاب فلسفی می‌دانید، لااقل سری به کتاب‌های شیخ مفید بزنید تا ببینید که ایشان هم در هر دو کتاب اعتقادی خود که به طور مستقل نوشته‌اند، مباحث امور عامه را مقدم داشته‌اند، پس با ایشان را هم حتی بر مبنای نادرست خودتان فلسف بداند نه اینکه بگویند نفی و اثباتاً اثری در این جهت ندارند!

ثالثاً عرض کردیم، اصلاً فرق فلسفه و کلام در این نیست که یکی راجع به ماهیت و وجود و جوهر و عرض بحث کند و دیگری نه.

رابعاً شیخ مفید و شاگردان ایشان و سایر متکلمین، چنان که اشاره کردیم، قبل از ظهور فلاسفه در مباحث امور عامه وارد شده‌اند و بلکه مهم‌تر از این مباحث و شاخص‌تر از این مباحث که اثبات حدوث عالم و ابطال عقده فلاسفه در مورد قدم عالم باشد، مبنای تمامی اعتقادات توحیدی امثال شیخ مفید را تشکیل می‌دهد.

اصولاً باید دانست که مبنای متکلمین و امثال شیخ مفید بر این است که با فلاسفه و عقائد فلاسفه مبارزه کرده‌اند؛ و هم از جهت روش، و هم از جهت عقائد آنها را رد کرده‌اند که برخی شواهد آن ارائه می‌شود:

مرحوم شیخ مفید در کتاب «اوائل المقالات» صفحه 101 فرموده‌اند: «این ما تولى بالمطبع ... وخلاف الفلاسفة المملحد بن أصفی ما ذهبوا إليه من أفعال المطبوع»: اشاره به اینکه این مطلبی که ذکر شد، برخلاف نظر فلاسفه ملحد است. اگر به آرای این فلاسفه ملحدین که اینجا گفته‌اند مراجعه کنید و ببینید که آنها آثار هر شیئی را به طور ازلی به طبعش نسبت می‌دهند، می‌فهمید که در عبارت الفلاسفة المملحدین، المملحدین قید توحیدی است نه اجتراز؛ معنی نمی‌خواهد بگویند که بعضی از فلاسفه ملحدین، بلکه می‌خواهد بگویند فلاسفه چندین می‌گویند لذا ملحد هستند.

و همچنین شیخ مفید رحمه الله تعالی در کتاب «المفصول العشرة» صفحه 87 می‌فرماید: «وهذا منصوص فی القرآن مشروح فی المذکر والمذکر لا یختلف فی ه المسلمون وأهل الكتاب، وهو خارج عن عادتنا وبعده من تعارفنا، منکر عند الملحدین ومستحل علی مذهب المدھرین والمنجھین وأصحاب المطابع من المذنبین وغیرهم من الممدین للفلسفة والممتطبین»، در اینجا هم توضیحی در این باره داده شده است. منظور شیخ مفید رحمه الله تعالی این است که فلاسفه دو گروه هستند، بعضی شان موجب دیند و بعضی ها دهری و مدعی فلسفه و اصحاب طباح، نه؛ بلکه اگر کسی به عقائد فلاسفه مراجعه کند کاملاً متوجه می‌شود که شیخ مفید رحمه الله تعالی کلاً فلاسفه را افرادی دهری و ملحد می‌داند که در واقع، خلقت و آفرینش و اراده فاعل مختار را به گونه‌ای که متکلمین بدان می‌کنند قبول ندارند. و از جمله کتب شیخ مفید رحمه الله تعالی این است: «جوابات المسوف فی الماتحاد»، «الرد علی أصحاب المحلاج»؛ پس این هم دلیل دیگری بر این است که ادعای مقاله مذکور صحیح است که شیخ مفید نسبت به سخنان فلاسفه رداً و اثباتاً ساکت بوده است.

مکاتب نوپید!

مقاله مذکور می‌گوید: «شما بدانید که شیخ مفید را با شرایط هر عصر بی‌بندید. هم اکنون با جبهه‌های مختلف فرهنگی و مکاتب متعدد نوظهور مواجهیم، جبهه بزرگی که امروزه مباحث سکولار، سیم، هرمنوتیک، نظریه نسبی‌گرایی معرفتی و امثال آنها را مطرح می‌کند و عده‌ای هم به نام روشنفکر دنباله‌روا شان هستند و هم این مسائل را ترویج می‌کنند.»

سخن گفتن در این مورد خارج از مقاله ماست، اما این شاء الله در بحث دیگری خواهد می‌گفت که این گونه مباحثی که این شان نام بردند و فکر می‌کنند که مطالب و مکاتب نوظهوری است، در واقع چه زود نگرایی است چرا که این مباحث مطالبی بس ارزشمند است، و جدید جلوه دادن آن از ترفندهای سیاسی آن جبهه‌های باطل است که مهمات خودشان را به خاطر اغراض خاص خود، مطالبی نو و جدید ارائه می‌دهند.

این شان می‌گویند: «این را بدانید که اگر شیخ مفید در زمان ما حضور داشت و می‌خواست این مباحث را نقد کند، مسلماً با سلاح فلسفه این مباحث را نقد می‌کرد؛ لذا علم کلام جایگاه خود و فلسفه نیز جایگاه خود را دارد. علم کلام با مجتهد شدن به این مباحث و مبانی عقلی و نظریه‌پردازی، می‌تواند نقش خود را بهتر ایفا کند.» که با توضیحی که دادیم، بطلان این نتیجه‌گیری روشن است.

شیخ صدوق علیه الرحمه، ظاهر بنی اسطوانه تحقّق!

نکته دیگری هم که خارج از بحث ماست ولی اشاره‌ای به آن می‌کنیم و تفصیل آن را به جای خودش موکول می‌کنیم این است که این شان مرحوم شیخ صدوق را به عنوان شخصی غیر محقق و شخصی صرفاً به قول این شان اخباری و ظاهر بن مطرح کرده‌اند، در حالی که این مطلب هم حرف باطل و نادرستی است و اگر کسی به مطالب شیخ صدوق رحمه الله تعالی مراجعه کند، این شان را از بزرگ‌ترین و دقیق‌ترین متکلمین ما می‌ابد. و تعبیراتی هم که مرحوم

شیخ مفید در باره او دارند، ن از به بحث مستقلی دارد.

پی نوشتها:

[1]. این مقاله برای درج به هفته نامه افق حوزه ارسال شد اما هفته نامه مزبور از درج آن خودداری نمود. این روایت برای فصلنامه سمات ارسال شد.

[2]. "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن 76، به نقل از ابن عربی، فصوص المحکم، 30، 78.

[3]. "فتوحات" ابن عربی 2 / 459.

[4]. "فصوص المحکم" ابن عربی فص شع بی: 286.

[5]. شرح ق صری بر فصوص المحکم، 252.

[6]. مولوی، مثنوی

[7]. روح مجرد، حسینی تهرانی، 515.

[8]. ملاصدرا، اسفار، 2 / 368.

[9]. "انه المحق" حسن زاده، حسن 46 سال 1373.

[10]. مشاعر، ملاصدرا، 54.

[11]. جوادى آملی، عبد الله؛ علی بن موسى الرضا والفلسفة الملهة، 39 فرورد بن 1374.

[12]. جوادى آملی، عبد الله؛ علی بن موسى الرضا والفلسفة الملهة، 36 فرورد بن 1374.

[13]. حسن زاده آملی، حسن، ممد المهمم در شرح فصوص المحکم، 107.

[14]. شرح فصوص المحکم، 715:

[15]. حسن زاده، حسن رساله "انه المحق"، 50 سال 1373.

[16]. "انه المحق"، حسن زاده، حسن 68. به نقل از رساله شعرانی.

[17] برهان های صدق بن، عشاقی، حسن، 2.

[18]. شرح نهائة الحکمة، داوود صمدی آملی، 124.

[19]. شرح نهائة الحکمة، داوود صمدی آملی، 15.

[20]. شرح نهائة الحکمة، داوود صمدی آملی، 115.

[21]. شرح نها ۴ المحكمه، داوود صمدی آملی، 86.